

واکاوی گفتمان قدرت در داستان رستم و اسفندیار از منظر فوکو^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۸/۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۳/۱۱

طاهره شیرخدا^۲

شهلا خلیل‌اللهی^۳*

احمد فروزانفر^۴

چکیده

میشل فوکو (۱۹۲۶-۱۹۸۴) بنیان‌گذار تحلیل گفتمان، به مجموعه‌ای از گزاره‌هایی گفتمان می‌گوید که به یک صورت‌بندی گفتمانی تعلق داشته باشد. گفتمان در این معنا یک صورت مثالی و بی‌زمان نیست، بلکه از ابتدا تا به انتها تاریخی است؛ پاره‌ای از تاریخ است که محدودیت‌ها، تقسیم‌بندی‌ها، تحولات و صورت‌های خاص زمانمند خود را تحمیل می‌کند و از علامت‌ها تشکیل شده‌اند؛ و اما کارکردشان از کاربرد این علامت‌ها، برای نشان دادن و برگزیدن اشیاء بیش‌تر است و همین ویژگی است که آن‌ها را غیرقابل تقلیل به زبان، سخن و گفتار می‌کند. در واقع گفتمان، از نظر فوکو مجسم-کننده معنا و ارتباط اجتماعی است و شکل‌دهنده ذهنیت و ارتباطات اجتماعی سیاسی (قدرت) است. از آن‌جا که شاهنامه فردوسی دارای ارتباطات سیاسی و اجتماعی است که اکثر آن‌ها در قالب داستان‌های تاریخی شکل گرفته، که می‌توان از معروف‌ترین و تأثیرگذارترین آن‌ها داستان رستم و اسفندیار را نام برد؛ این داستان از چند لایه گفتمانی تشکیل شده است که هدف از این مقاله بررسی لایه‌های گفتمانی این داستان بر پایه گفتمان قدرت فوکو است. بنابراین این پژوهش با استفاده از منابع کتابخانه‌ای با روش تحلیل گفتمان سعی دارد، تا به این پرسش پاسخ دهد که چه نوعی از روابط قدرت در سطوح گوناگون در شکل دادن گفتمان آن، بر پایه اندیشه‌های فوکو مؤثر بوده است؟

واژگان کلیدی: فوکو، رستم، اسفندیار، قدرت، تحلیل گفتمان.

۱. این مقاله بر گرفته از پایان نامه کارشناسی ارشد است.

۲. کارشناسی ارشد ادبیات پایداری، دانشگاه شاهد (t.shirekhoda@gmail.com)

۳. دانشیار گروه ادبیات پایداری دانشگاه شاهد (نویسنده مسئول: khalilollah@yaho.com) مقاله پژوهشی

۴. استادیار گروه ادبیات پایداری دانشگاه شاهد (dr.forouzanfar@gmail.com) صفحه ۲۳۰-۲۱۵

مقدمه

مایه و بنیان شاعرانه و جهان شعر فردوسی را باید در داستان‌سرایی و روایت‌گری ذهنی و عینی او، یعنی اندیشه‌ها و رخدادهای تاریخی زندگی وی و تاریخ کهن ایران باستان جست. وقایع دوران دور ایران و تا حدودی زمان خودش، ساختار و بافت ذهن و زبان شاعر را متفاوت از سیاق دیگران فراهم آورده است. این دگرگونی به طرزی است که هر آنچه را از رهگذر شنیده‌ها، دیده‌ها و خواننده‌ها به ذهن خلاق او خطور می‌کرده، به دور از هرگونه پریشانی، در شکل و ساختی بسیار ساده و روان و در عین حال فشرده و درهم‌تنیده با رعایت نظامی عقلانی پنهان برخلاف جریان متعارف مثنوی سرایی حماسی گرد آورده است. این پژوهش داستان نبرد دو قهرمان نامی شاهنامه را بر اساس تحلیل گفتمان قدرت فوکو مورد مطالعه قرار داده‌است؛ تا پاسخ‌گوی این پرسش باشد که چه نوعی از روابط قدرت در سطوح گوناگون نهادی، اجتماعی، سیاسی و موقعیتی در شکل دادن گفتمان این داستان مؤثر بوده است؟ باید اذعان داشت چنین تحلیلی از شاهنامه فردوسی تاکنون مورد تفحص قرار نگرفته‌است؛ پرداختن به این اثر از این بعد مهم‌ترین عامل اهمیت و ضرورت این پژوهش به شمار می‌آید. زیرا این پژوهش می‌تواند کمک بسیاری در شناسایی آثار کلاسیک ایرانی بر اساس نظریه‌ها و گفتمان‌های معاصر داشته باشد.

الف- پیشینه و روش پژوهش

۱- پیشینه تحقیق

پیشینه تحقیق در پژوهش حاضر از دو بعد مورد جست‌وجو قرار گرفته است.

- پژوهش‌هایی که درباره فوکو انجام شده است

حاجلی (۱۳۹۵)، در مقاله‌ای با عنوان «فوکو، گفتمان، تحلیل گفتمان»، به بررسی مفهوم نظری گفتمان و نحوه تحلیل گفتمان فوکویی پرداخته است، سپس دو مثال عملی از تحلیل گفتمان را ارائه داده است.

صالحی‌زاده (۱۳۹۰)، در مقاله‌ای با عنوان «درآمدی بر تحلیل گفتمان میشل فوکو روش‌های تحقیق کیفی»، ضمن بررسی اندیشه فوکو به عناصر سازنده نظریه تحلیل گفتمان پرداخته است. کلانتری و همکاران (۱۳۸۸)، در مقاله «تحلیل گفتمان با تأکید بر گفتمان انتقادی به عنوان روش

تحقیقی کیفی»، با تحلیل گفتمان انتقادی، نظریه پردازان مطرح در این حوزه را معرفی کرده است. نوابخش و کریمی (۱۳۸۸) در مقاله «واکاوی مفهوم قدرت در نظریات میشل فوکو»، به تبیین قدرت از دیدگاه فوکو پرداخته است.

فتاحی در مقاله‌ای با عنوان «گفتمان قدرت در اندیشه میشل فوکو»، تلاش کرده است تا به بررسی نظریه قدرت، دانش، رژیم حقیقت در چارچوب مفهوم گفتمان بپردازد.

تفحص در مقاله‌های بررسی شده حاکی از آن است که اکثر مقاله‌ها، به بررسی صرف مبانی تحلیل گفتمان پرداخته‌اند، در صورتی که این پژوهش گذشته از آن که به طور اجمالی به مبانی تحلیل - گفتمان پرداخته، اثر کلاسیکی را از این بعد مورد بررسی و تطبیق قرار داده است.

- درباره شاهنامه پژوهش‌های بسیاری انجام گرفته است.

جهت پرهیز از اطاله کلام، به چند نمونه از این پژوهش‌ها به ویژه آن‌هایی که درباره رستم و اسفندیار انجام شده است؛ اشاره می‌کنیم:

نبی لو (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی داستان رستم و اسفندیار بر پایه نظریه کلود برمون» عناصر روایی این داستان بر پایه نظریه برمون بررسی کرده است.

علامی مهمان دوستی، داودی پناه (۱۳۹۴) مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی مکانیسم‌های دفاعی اسفندیار در نبرد با رستم»، به بررسی مکانیسم دفاعی رفتارهای اسفندیار پرداخته است.

دشتی (۱۳۹۶) در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی دیگر به رویین تنی اسفندیار در شاهنامه»، رویین تنی اسفندیار را بررسی کرده است.

همان‌گونه که در بالا ذکر شد، شاهنامه از دیرباز مورد پژوهش‌های گوناگونی واقع شده، ولی تاکنون با این رویکرد به آن پرداخته نشده است؛ بدون شک این پژوهش یک رویکرد ادبی صرف نیست، بلکه یک رویکرد میان رشته‌ای است که رشته فلسفه و جامعه‌شناسی را شامل می‌شود، بنابراین بیان ویژگی‌های آن همراه با نوآوری و دانش‌افزایی خواهد بود.

ب - روش پژوهش

پژوهش حاضر بر اساس هدف بنیادی و بر اساس ماهیت و روش کیفی است که با توجه سؤال‌های مطرح شده، طی مراحل ذیل انجام شده است:

- در مرحله نخست؛ اصول و روش‌های گفتمان رستم و اسفندیار در شاهنامه فردوسی بر اساس

نظریه قدرت فوکو مورد بررسی قرار خواهد گرفت؛ سپس منابع و متون شناسایی و گردآوری می‌شود و پس از مطالعه منابع متنی، از مطالب مرتبط کاربرگ‌هایی تهیه خواهد شد.

- در مرحله دوم؛ گفتمان‌های انتخاب شده از رستم و اسفندیار در شاهنامه با توجه به مبانی نظری قدرت از دیدگاه فوکو، برای دستیابی به مفهومی روشن از متغیرهای اصلی با توجه به سؤال‌های پژوهش و مبانی نظری بررسی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

- در مرحله سوم؛ با توجه به مبانی نظری مطرح شده به سؤال‌های پژوهش پاسخ مقتضی داده خواهد شد و سپس جمع‌بندی‌ای مختصر از مراحل بیان‌شده صورت خواهد گرفت.

ب - مبانی نظری

۱- تعریف گفتمان

تا کنون تعاریف فراوان و گوناگونی توسط صاحب‌نظران حوزه‌های مختلف از «گفتمان» صورت گرفته‌است. واژه «گفتمان»، «discourse» که سابقه آن در برخی منابع به قرن ۱۴ میلادی می‌رسد، از واژه فرانسوی «discours» و لاتین «discurs-us»، به معنای گفت‌وگو، محاوره و گفتار و از واژه «discursum/discurrer»؛ به معنای طفره رفتن، از سر باز کردن و تعلل ورزیدن و ... گرفته شده است (مک دانل، ۱۳۸۰: ۱۰)؛ همچنین برگردان واژه انگلیسی «Discourse» در زبان فارسی است که نخستین بار در مقاله «نظریه غرب‌زدگی و بحران تفکر در ایران» در سال ۱۳۶۸ به کار برده شد و در اندک زمانی استفاده از آن رایج گردید؛ به گونه‌ای که حتی به سریال‌های تلویزیونی و محاورات روزمره مردم نیز راه یافت. در واژه‌نامه‌ها در مقابل این واژه، علاوه بر گفتمان- که کاربرد فنی‌تر آن در حوزه فلسفه و علوم اجتماعی است- به واژه‌های خطابه، گفتار و کلام هم برمی‌خوریم که کاربردهای معمولی‌تر و البته پرسابقه‌تر این واژه را بیان می‌کنند (آشوری، ۱۳۸۴: ۱۱۲). امروزه گفتمان در دو معنای متفاوت، اما مرتبط به کار می‌رود؛ یکی به یک قطعه بزرگ زبانی اشاره دارد و دیگری به سازمان بندی اجتماعی محتواها در کاربرد؛ اولی وجه مشخصه رویکرد زبان‌شناختی است و از سنتی انگلیسی- آمریکایی برخاسته است و دومی وجه مشخصه رویکردهایی است که از منظری اجتماعی به آن می‌نگرند که همپوشی چشمگیری هم بین این دو وجود دارد (مکاریک، ۱۳۸۵: ۲۵۶). از منظری دیگر گفتمان، اصطلاح پایه‌ای نوشته‌های فوکو است که می‌توان جایگاه گفتمان در آثار او را با ذکر دو نکته به هم پیوسته توصیف کرد، اولی طرح گفتمان به مثابه یک پدیده تاریخی است؛ این دیدگاهی

است که در چارچوب پیکره اصلی آراء متفکران انگلیسی و آمریکایی امری حاشیه‌ای بوده است، از نظر فوکو، هیچ نظریه عمومی‌ای در مورد گفتمان یا زبان وجود ندارد؛ آنچه هست، فقط توصیفی تاریخ بنیاد از گفتمان‌ها یا کنش‌های گفتمانی است. کنش‌های گفتمانی بر نوعی نظم گزاره‌ای استوارند که یک موضوع را تعریف می‌کند؛ خواه این موضوع جنسیت باشد و خواه دیوانگی خواه جنایت باشد و خواه اقتصاد - مجموعه‌ای از مفاهیم را فراهم می‌آورند که می‌توان آن‌ها را برای تجزیه و تحلیل موضوع، برای محدود کردن آن چه می‌توان و آن چه نمی‌توان درباره‌ی آن گفت و برای مشخص کردن کسی که می‌تواند آن را بگوید، به کار گرفت (مکاریک، ۱۳۸۵: ۲۵۸). بنابراین فوکو، نقش اساسی در تکوین تحلیل گفتمان، چه در حوزه نظری و حوزه مطالعات تجربی دارد؛ زیرا او در صدد این بود که نشان دهد چگونه معنا به واسطه نظام‌های گفتمانی تولید و سازمان‌دهی می‌شود و طی چه فرایندی است که احساس حقیقت شکل می‌گیرد. به این منظور او به بررسی روند شکل‌گیری صورت‌بندی‌های گفتمانی و نیروهای جذب و طرد دخیل در آن‌ها می‌پردازد. به اعتقاد او همواره قوانین و روال‌های نانوشته‌ای در کار هستند تا صورت‌بندی‌های گفتمانی خاصی در یک دوره خاص رواج یابند؛ این روال‌ها از یک سو در جهت شکل‌دهی، انتشار و ترویج احکام خاصی می‌کوشند، و از سوی دیگر در صدد این امر برمی‌آیند که مرز میان آن و احکام دیگری که بایستی از رواج و انتشارشان ممانعت به عمل آید، رابطه برقرار کنند. بر این مبنا، محدوده گفتمانی را نمی‌توان مجموعه بسته از احکام منسجم و یک پارچه تلقی کرد؛ بلکه می‌توان آن را فضایی در حال انجام دانست که همواره دستخوش کنش و واکنش دائمی نیروهایی است که از یک سو در کار شکل‌دهی و رواج احکام موافق یا پیش‌فرض‌های بنیادین گفتمانی هستند و از دیگر سو در طرد احکام مخالف این پیش‌فرض‌ها می‌کوشند (قهرمانی، ۱۳۹۳: ۴۲).

۲- معرفی اجمالی فوکو

میشل فوکو (۱۹۲۶-۱۹۸۴) در پواتیه فرانسه زاده شد، در دانشگاه سوربن فلسفه خواند و لیسانس خود را در سال ۱۹۴۸ گرفت، برای مدت کوتاهی عضو حزب کمونیست فرانسه بود، ولی در سال ۱۹۵۱ از آن حزب کنار کشید. در دهه ۱۹۵۰ به تحصیل در روانشناسی علاقه پیدا کرد، درجه لیسانسی در روانشناسی و سپس دیپلم در رشته آسیب‌شناسی روانی را گرفت و به سوئد، لهستان و آلمان رفت و در دانشکده‌های زبان فرانسه در آن کشورها به تدریس پرداخت؛ سرانجام در دانشگاه هامبورگ با نوشتن رساله‌ای در باب جنون به اخذ درجه دکتری نائل آمد، در سال ۱۹۶۴ استاد فلسفه دانشگاه

کلمون در فرانسه شد. فوکو به سرعت در حوزه روشنفکری فرانسه شهرت یافت و دیری نگذشت که نفوذی جهانی پیدا کرد و چشم‌اندازهای یکسره نوینی در فلسفه، تاریخ و جامعه‌شناسی گشود. برخی از مفسران مهم‌ترین دستاورد او را تحلیل روابط قدرت و معرفت می‌دانند (دریفوس و رابینو، ۱۳۹۲: ۱۳).

۳- قدرت از نظر فوکو

قدرت به طور کلی، نامی است که برای مناسبت راهبردهای حاکم بر روابط اجتماعی به کار می‌رود. فوکو درباره چگونگی اعمال قدرت، دو نکته اساسی مطرح می‌کند، یکی گفتمان است که قلمرو اعمال قدرت را از دیرباز محدود ساخته است و دیگری پیامدهای واقعی است که در سایه این گونه اعمال قدرت ایجاد و منتشر می‌شود. در هر جامعه‌ای، شکلی از روابط قدرت، بافت جامعه را شکل می‌دهد؛ همچنین ایجاد و اعمال این روابط قدرت مستقیماً با ایجاد و انتشار گفتمان حقیقی گره خورده است. نظام حقوقی از روزگاران پیشین ابزاری برای مشروعیت بخشیدن به قدرت پادشاه بوده است. امروزه هم قانون همین وظیفه را بر عهده دارد؛ زیرا قدرت در کلیه سطوح جامعه حلول دارد و هر عنصری هر قدر ناتوان فرض شود، خود مولد قدرت است. به نظر فوکو، به جای بررسی سرچشمه‌های قدرت، باید به پیامدهای آن توجه کرد (فوکو، ۱۳۹۳: ۱۶۰-۱۵۸)؛ زیرا قدرت هرگز بازرسی و بازجویی و ثبت حقیقت را متوقف نمی‌کند، قدرت ردگیری حقیقت را نهادینه، تخصصی می‌کند، و برای آن پاداش می‌دهد. در واقع قدرت به قوانین شکل می‌دهد و گفتمان حقیقت را تولید می‌کند، گفتمانی که تا حدی بر مبنای تاثیرات قدرت تعیین و ارسال می‌شود، و سپس بسط می‌یابد. در پایان، در حکم تابعی از گفتمان‌های حقیقت که حامل این تاثیرات خاص قدرت است درباره‌ی اعمال ما قضاوت می‌شود؛ محکوم و رده بندی می‌شویم و برای ما سبک به خصوصی از زندگی یا مرگ مقدر می‌شود (همان: ۴۴). البته فوکو معتقد است، فرد هم‌پایه قدرت نیست، فرد معلول قدرت است، در همان حال، یا دقیقاً تا جایی که فرد معلول قدرت است، عنصر چفت و بست یافتن آن نیز هست. فردی که قدرت به آن شکل داده است، در عین حال حامل^۱ آن قدرت نیز هست (همان: ۵۰)؛ بنابراین قدرت نهاد نیست، ساختار نیست، نوعی قدرتمندی نیست که برخی از آن برخوردار باشند، قدرت نامی است که به یک موقعیت استراتژیک پیچیده در جامعه‌ای معین اطلاق می‌شود. قدرتی وجود

1 . vehicle

ندارد که بدون مجموعه‌ای از مقاصد و اهداف اعمال شود. هر آن‌جا که قدرت وجود دارد، مقاومت هم وجود دارد. این مقاومت‌ها فقط می‌توانند درحوزه استراتژیک روابط قدرت وجود داشته باشد. شبکه روابط قدرت نهایتاً بافت ضحیمی را شکل می‌دهد که دستگاه‌ها و نهادها را در بر می‌گیرد، بدون آن‌که دقیقاً در آن‌ها جا گیرد؛ فوج نقاط مقاومت نیز اقشار اجتماعی و افراد را در بر می‌گیرد و بدون شک همین رمزگذاری استراتژیک این نقاط مقاومت است که انقلاب را امکان‌پذیر می‌کند. همان‌گونه که دولت بر ادغام نهادینه مناسبات قدرت اتکا دارد؛ باید تلاش کرد که سازوکارهای قدرت را در همین عرصه مناسبات نیرو تحلیل شود (فوکو، ۱۳۹۴: ۱۱۲ - ۱۰۹) آن‌چه باعث اثرگذار بودن قدرت می‌شود و قدرت را قابل پذیرش می‌کند؛ این واقعیت است که قدرت صرفاً مانعی در برابر ما نیست که می‌گوید نه، بلکه از این حد در می‌گذرد و پدیده‌ها را تولید می‌کند، لذت ایجاد می‌کند، معرفت به وجود می‌آورد و گفتمان را تولید می‌کند. باید قدرت را شبکه مولدی به شمار آورد که در سرتاسر بدنه اجتماع جریان دارد، چیزی به مراتب بیش‌تر از یک اراده منفی که کارکردش سرکوب است. بدین ترتیب، قدرت شرایط امکان پدیده‌های اجتماعی را فراهم می‌کند. در قدرت است که جهان اجتماعی تولید می‌شود و چیزها از یکدیگر مجزا می‌شود و روابط و ویژگی‌های خاص خودشان را پیدا می‌کنند. برای نمونه، جرم به تدریج به منزله حوزه‌ای دارای نهادها (برای زندان‌ها)، سوژه‌های خاص خود (برای مثال مجرمان) و پرکتیس‌های خاص خود (برای مثال اجتماعی کردن مجدد) خلق شده است، بنابراین قدرت همواره با دانش گره خورده است، قدرت و دانش متضمن یکدیگرند، برای مثال نمی‌توان نظام زندان مدرن را بدون جرم‌شناس تصور کرد. قدرت هم مسئول خلق جهان اجتماعی ما و هم مسئول نحوه شکل‌گیری خاص این جهان و نحوه امکان گفت و گو درباره‌ی آن است و امکان شکل‌گیری شیوه‌های دیگر بودن و گفت و گو را منتفی می‌کند. بنابراین قدرت هم نیرویی مولد و هم بازدارنده است. پیوند دادن قدرت و دانش به یکدیگر این پیامد را برای دانش به همراه دارد که قدرت رابطه نزدیکی با گفتمان پیدا می‌کند. گفتمان نقشی اساسی در سوژه ساختن ما و نیز ساختن ابژه‌هایی دارد که می‌توانیم چیزهایی درباره آن‌ها از جمله خودمان را به منزله سوژه بدانیم. هر سه رویکرد مورد نظر ما با قرار دادن این نگرش در سر لوحه آرای خود این سؤال پژوهشی را مطرح می‌کنند که جهان اجتماعی، از جمله ابژه‌ها و سوژه‌های آن چگونه در گفتمان ساخته می‌شوند؟ (یورگنس و فیلیپس، ۱۳۹۲: ۳۷ - ۳۶). از آن‌جا که مفهوم قدرت از مفاهیم کلیدی اندیشه فوکو است؛ او نگرشی متفاوت به مفهوم قدرت دارد وی بر این باور است که ارتباط تنگاتنگی

میان گفتمان و قدرت وجود دارد و آرایش‌های گفتمانی با نهادها و مواضع قدرت و با قوانینی که آن‌ها را ممکن کرده‌اند، پیوند خورده و به پشتوانه آن‌ها و برای تحقق اهداف آن هاست که دارای اعتبارند (قهرمانی، ۱۳۹۳: ۴۳). البته روابط قدرت، هدفمند و دارای جهت است و هیچ‌گاه نباید علت درگیر شدن با معنای فاعل قدرت، از کارکرد و نحوه اعمال آن غافل بود هیچ قدرتی وجود ندارد که جهت‌مندی و سمت‌وسو نداشته باشد (فوکو، ۱۳۸۴: ۱۵۸).

پ- یافته‌های پژوهش

بر طبق نظریه فوکو، گفتمان‌ها یا آرایش‌های گفتمانی، مجموعه‌هایی از گزاره‌ها هستند که با موضوعی واحد سروکار دارند و به نظر می‌رسد، اثراتی همانند به بار آورند. نباید تصور کرد که گفتمان‌ها کاملاً پیوسته و منسجم‌اند، چرا که همواره مجموعه گزاره‌های متعارضی را نیز دربر می‌گیرند. گزاره را می‌توان بیان یا کنشی از راه کلام تلقی کرد که دارای اعتبار است. بنابراین گزاره صرفاً جمله نیست. فوکو به جای این که به فرض وجود بدیهی گفتمان‌ها اکتفا کند، می‌کوشد تا به تحلیل فرایندی بپردازد که طی آن گفتمان‌ها به وجود می‌آیند، او می‌کوشد تا گفتارها را تحلیل کند، بدون این که اشاره‌ای به آگاهی مبهم یا صریح سوژه‌های سخنگو داشته باشد، واقعیت‌های گفتمان را به ارادی - چه بسا غیر ارادی - مؤلفان‌شان نسبت دهد، بدون این که به مفهوم نیت متوسل شود، نیت گفتن چیزی که همواره از مرزهای آنچه واقعاً گفته شده، فراتر می‌رود (فوکو، ۱۳۹۵: ۱۱۰-۱۰۸). تنوع گفتمان در شاهنامه به ویژه پختگی آن‌ها گواه آن است که فردوسی خود به اهمیت گفتمان در کار داستان‌پردازی وقوفی کامل داشته است. تنها بررسی یکی از چند شاهکار او؛ یعنی رستم و اسفندیار می‌تواند این باور را در ما استواری بخشد که فردوسی به هنگام سرودن شاهنامه همواره در کار داستان کردن روایات اساطیری، پهلوانی و تاریخی بوده است و کار اصلی خود را صورت دادن به این مواد خام و پراکنده می‌دانسته است (سرّامی، ۱۳۸۸: ۳۶۲-۳۶۱). ماجرای نبرد رستم با اسفندیار، بعد از نبرد رستم با سهراب یکی از غمبارترین تراژدی‌هایی است که جهان به خود دیده است، نبردی که در راه کسب قدرت و مقام رخ داد و سرانجام به پیروزی رستم در هر دو نبرد ختم شد. در اثبات آن، واژه‌های پر بسامدی که نقش اساسی در صورت‌بندی داستان رستم و اسفندیار ایفا می‌کنند، نه تنها گفتمان و آرایش گفتمانی داستان، بر پایه آن‌ها طرح‌ریزی می‌شود، بلکه بار معنایی گفتمان آن شکل داده می‌شود، تا گفتمان قدرتی را که فوکو به آن قائل است، دست‌یابیم؛ عبارت است از: رستم: ۱۳۸؛ اسفندیار: ۱۲۴؛ جنگ: ۷۶؛ بسامد این واژه‌ها، گزاره‌های اصلی و تأثیرگذاری هستند که از سوی

شخصیت‌های داستان بر مبنای قدرت پایه‌ریزی می‌شود، گذشته از سه شخصیت اصلی که هریک به نوعی رویت پذیر هستند، دو شخصیت دیگر، یعنی زال و سیمرغ را هم می‌توان در نظر گرفت که بر طبق نظریه سراسربینی «بتنام» نقش دیده‌بان را در این جنگ بازی می‌کنند و این دو هستند که پایان و فرجام داستان را با ترفندی مدبرانه رقم می‌زنند. شخصیت‌های اصلی داستان به ترتیب عبارت است از:

۱- گشتاسب

گشتاسب، پادشاهی که خود تخت پادشاهی را از پدر با لشکرکشی تصاحب کرده است، از یک سو هراس بزرگی از پسر خود، اسفندیار دارد، از سوی دیگر نگران قدرت بی‌نظیر رستم است، از این رو نخست ناچار است، برای از میان برداشتن پسر، دست به شگرد و ترفندهایی بزند، تا او را با وعده و نوید از سر راه خود بردارد، زیرا جانبازی‌هایی را که اسفندیار در دفع دشمنان به خرج می‌داد به قیاس سابقه احوال خود، با چشم سوءظن می‌نگرد و می‌کوشد تا در مقابل اسفندیار موضع سوءظن بگیرد، در عین آن‌که به وی وعده واگذاری تاج و تخت می‌دهد، اما او را از امکان دستیابی به تاج و تخت دور نگه دارد (زرین کوب، ۱۳۸۱: ۸۸-۸۹). او با تأخیر انداختن واگذاری سلطنت به اسفندیار به جهت کینه‌ای که به خاطر دشنام زال نسبت به لهراسب در دل دارد، او را تشویق به جنگ با رستم می‌کند، به این گونه به تعریض نشان می‌دهد که این جنگ اعاده حیثیت اوست و عمداً از پسر خود می‌خواهد تا رستم را دست بسته و زال و فرزندان او را پیاده از زابلستان به بلخ بیاورد؛ این کار نه تنها هتک حرمتش را جبران می‌کرد، بلکه اسفندیار را که دائم به واگذاری تخت و تاج می‌خواند از سر راه دور می‌کرد (همان: ۹۸)؛ غافل از این که رستم نمی‌تواند وعده اسفندیار را بپذیرد، زیرا از خلق و خوی ناپایدار ارباب قدرت آگاهی دارد و می‌داند که بر وعده‌های آن‌ها نمی‌توان اعتماد کرد (همان: ۸۱). آرایش گفتمانی و گزاره‌هایی که در این داستان شکل می‌گیرد، تماماً بر این امر صحنه می‌گذارند که بیش از دو فرض پیش‌رو نخواهد بود، فرض اول؛ این که رستم کشته می‌شود، فرض دوم؛ این که اسفندیار کشته می‌شود؛ آشکار است که هرگز این دو پهلوان در برابر یک دیگر سر فرود نخواهند آورد، آنچه مهم است، در هر صورت فرجام کار به نفع گشتاسب خواهد بود، زیرا واقعیت این است که نگرانی اصلی او از سوی فرزند است. بدین سبب از ابتدا سعی دارد با آرایش‌های گفتمانی و با اقدامی متفاوت، پسر را به جنگ ارجاسب تورانی - برای خونخواهی برادرش - سپس برای گسترش دین بهی (زردشت) در سراسر جهان، همچنین نجات دخترانش از اسارت ارجاسب و خنثی کردن دفاع حمله ارجاسب، به ایران بفرستد تا شاید پسر در این جنگ‌ها کشته شود، اما با بازگشت پیروزمندان اسفندیار، شکست خود را در این پیروزی می‌بیند. در مقابل این همه پهلوانی‌ها،

گذشته از این که به وعده خود عمل نمی‌کند؛ بلکه با بدگویی شخصی به نام «گرم» فرمان می‌دهد تا اسفندیار بی‌گناه را در گنبدان دژ زندانی کنند؛ ولی باز آرام نمی‌گیرد، ترفندی دیگری می‌اندیشد و او را به نبرد نافرجامی می‌فرستد؛ هرچند که جاماسب فال‌گیر سرنوشت رقم‌خورده اسفندیار را برایش بازگو می‌کند، ولی باز در صدد از بین بردن اسفندیار برمی‌آید؛ او با دانش و آگاهی از سرنوشت نافرجام و شوم پسر، باز نمی‌ایستد، چرا که دانش صرفاً بازتابی از واقعیت نیست، حقیقت یک برساخته‌گفتمانی است و رژیم‌های معرفتی گوناگون هستند که تعیین می‌کنند، چه چیز صدق و چه چیز کذب است (یورگنس و فیلیپس، ۱۳۹۲: ۳۵). بنابر این او آگاهانه با سوژه ساختن یکی و ایزه ساختن دیگری با اعمال قدرت، پایان داستان را به نظاره می‌نشیند:

سوم روز گشتاسب آگاه شد همی در دل اندیشه بفزایدش بخواند آن زمان شاه جاماسب را برفتند با زیج‌ها در کنار که او را بود زندگانی دراز بسر بر نهاد تاج شاهنشاهی چو بشنید دانای ایران سخن	که فرزند جوینده گاه شد همی تاج و تخت کیی بایدش همان فال‌گویان لهراسب را بپرسید شاه از گو اسفندیار نشیند به خوبی و آرام و ناز بر و پای دارد بهی و مهی نگه کرد با زیج‌های کهن
---	---

(فردوسی، ج ۳: ۱۴۳۵)

و یا

چو اسفندیار آن که در جنگ اوی ز دشمن جهان سر بسر کرد پاک و	بدرد دل شیر از آهن‌گ اوی رزم اندرون نیستش ترس و باک
جهان از بد اندیش بی‌بیم کرد اگر من سرتخت شاهنشاهی	تن اژدها را به دو نیم کرد سپارم بدو گنج و تاج مهی

(فردوسی، ج ۳: ۱۴۳۶)

۲- اسفندیار

بعد از گشتاسب، اسفندیار، گزاره دیگری است که قدرت او در داستان نقش اساسی بازی می‌کند؛ شگفت‌آور این که او می‌داند با جنگ نمی‌تواند رستم را از پا در آورده یا دست بسته به درگاه پادشاه بیاورد، اما نمی‌داند که مرگ او در سیستان به دست رستم خواهد بود (زرین کوب، ۱۳۸۱: ۹۰).

او بی‌خبر از این که پدرش او را روانه این سفر می‌کند تا کشته شود و تاج و تخت را برای خود نگاه دارد. هر چند رستم را بی‌گناه می‌داند و ستیز با او را موافق نیست؛ با این حال قبول می‌کند که به این مأموریت شوم برود و در ظاهر دلیلش این است که می‌خواهد فرمان پدر را نگاه دارد (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۶: ۳۶۰). اعمال قدرت صرفاً رابطه‌ای میان افراد یا گروه‌ها ندارد؛ بلکه شیوه‌ای است که در آن برخی اعمال، اعمال دیگر را تغییر می‌دهند، البته چیزی به نام قدرت که فرض می‌شود به صورتی عمومی و به شکلی متمرکز یا پراکنده وجود داشته باشد، وجود ندارد. بلکه قدرت تنها وقتی وجود دارد که در قالب عمل درآید؛ هرچند که در درون حوزه‌ی کاملاً متفاوتی از امکاناتی ادغام گردد که با ساختارهای دایمی ارتباط دارند و بر آن‌ها تأثیر می‌گذارند؛ قدرت ربطی به رضایت ندارد (دریفوس و رابینو، ۱۳۹۲: ۳۵۷)؛ به این ترتیب بدون رضایت اسفندیار، قدرت شکل می‌گیرد، هرچند که گزاره‌ها حاکی از آن است که حفظ قدرت، از هر دو سوست، زیرا آن چه باعث اثرگذار بودن قدرت می‌شود و آن چه قدرت را قابل پذیرش می‌کند، این واقعیت است که قدرت صرفاً مانعی در برابر ما نیست که می‌گوید نه، بلکه از این حد در می‌گذرد و پدیده‌ها را تولید می‌کند، لذت ایجاد می‌کند، معرفت به وجود می‌آورد و گفتمان تولید می‌کند (یورگنس و فیلیپس، ۱۳۹۲: ۳۶). قدرت می‌خواهد از رهگذر رفاقت و دوستی توأم با دنیا طلبی، دست بزرگ‌ترین و نامدارترین پهلوان را بسته و به نزد پدر ببرد تا صاحب تخت و تاج شود، اما در اولین مرحله از پیشبرد قدرت، شکست می‌خورد، چرا که قدرت پسر فاقد دانش است، فقط با اتکای نیروی بازو است که سعی دارد تصمیم خود را در این راه عملی سازد:

ره سیستان گیر و بر کش سپاه	اگر تخت خواهی همی با کلاه
بیارش به بازو فکنده کمند	چوانجا شوی دست رستم ببند
خداوند شمشیر و گوپال را	بیندی همی رستم زال را

(فردوسی، ج ۳: ۱۴۴۱)

از نظر فوکو، قدرت در واقع چیزی است که اجرا می‌شود، چیزی که بیشتر شبیه راهبرد است تا دارایی. قدرت را باید فعل به شمار آورد، نه اسم. «آن‌که به تحلیل قدرت می‌پردازد، باید آن را چیزی بدانند که در جریان است، یا چیزی که تنها به شکل یک زنجیره عمل می‌کند. قدرت از طریق نوعی سازماندهی شبکه‌وار به کار گرفته یا اعمال می‌شود» (فوکو، ۱۳۹۵: ۶۲). اسفندیار محمل قدرتی است که شکل دیگر قدرت را به اجرا در می‌آورد، هرچند که او از این فرصت بهره‌جسته، تا رستم را

فریب دهد، به زعم خود با این کار نه تنها صاحب قدرت می‌شود؛ بلکه با اتحاد رستم، روز به روز بر قدرتش افزوده می‌شود؛ این همان است که فوکو توصیف آن چیز را «حاکمیت»^۱ می‌نامد. تحلیل این که چه کسی می‌تواند فرمان براند و برچه کسی فرمان رانده می‌شود و نیز این که به چه شیوه می‌توان فعالیت‌های کسی دیگر را شکل داد (همان: ۸۱). مصداق واقعی آن در این داستان از سوی اسفندیار مشاهده می‌شود؛ برای این که قدرت بر کسانی اعمال می‌شود که در موضع انتخاب قرار دارند و هدفش نفوذ بر گزینش‌های ایشان است (هیندس و یونسی، ۱۳۸۰: ۱۱۵). و این پدر است که با دانش و آگاهانه فعالیت پسر را شکل می‌دهد و بر او فرمان می‌راند و موفق می‌شود تا به گونه‌ای شبکه‌وار قدرت از سوی او در سراسر داستان جاری شود، قدرتی که سرنوشت‌ساز و شوم است، درحالی که فرزند از آن ناآگاه است، او محمل قدرتی می‌شود که به دست خود، سعی در نابودی خود دارد.

همه پادشاهی و لشکر تراست	همان گنج باتخت و افسر تراست
اگر تاج شاهی سپارد به من	پرستش کنم چون بتان را شمن
و گر هیچ تاب اندر آرد به چهر	به یزدان که بر پای دارد سپهر
به مردی من آن تاج بر سر نهم	به ایرانیان گنج و کشور دهم

(فردوسی، ج ۳: ۱۴۳۴)

۳- رستم

گزاره‌های گفتمانی رستم در متن، حاکی از رابطه قدرت در اندیشه فوکو است که به نوعی منجر به درک مفهوم نیت رستم در داستان‌های شاهنامه می‌شود، همان نیتی که از مرزهای اخلاقی انسان فراتر می‌رود؛ گزاره‌هایی که نه تنها رستم را از حیث فیزیکی بدل به یک ابر انسان می‌کند، بلکه او را از حیث ایدئولوژی هم فراتر از اندیشه یک انسان عادی قرار می‌دهد؛ رستم ابرقدرتی است که هم دارای نیروی جسمانی و هم دارای نیروی ذهنی و روحانی است، به همین سبب است که گشتاسب و اسفندیار در صدد براندازی او بر می‌آیند، البته ترفندی که به کار می‌برند، از یکدیگر متفاوت است، پدر در پی از بین بردن قدرت کامل اوست، اما پسر قصد دارد که از قدرت او در حکومت خود بهره‌مند شود؛ او را محمل قدرت خود سازد، این در حالی است که گفتمان‌های برخاسته از اندیشه رستم نشان می‌دهد که دنیای قدرت رستم متفاوت از دنیای قدرت این پدر و پسر است، زیرا رستم از دو جهت برای اسفندیار ستایش و احترام قائل است، یکی آن که وی شاهزاده و ولیعهد است؛ او خود را

1 . governmentality

خدمتگزار و زیردست خاندان شاهی ایران می‌داند؛ دوم این که شخص اسفندیار پهلوانی بزرگ و یگانه است و تنها پهلوان زمان است که توانسته اعمال قهرمانی‌ای به اهمیت اعمال خود داشته باشد (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۶: ۳۶۴). گفتمان‌های رستم برخاسته از اندیشه ایدئولوژیک و اخلاقی اوست که می‌خواهد با مسالمت هرچه بیشتر او را قانع کند تا دست از جنگ بردارد، اما اسفندیار در این کار مصر است و به هیچ روی از خواسته خود دست بر نمی‌دارد، زیرا او نیز همچون پدر، هراسی بزرگ از جهان پهلوان در دل دارد، به همین سبب می‌کوشد با نبرد، او را از میان بردارد یا با بردن او به نزد پدر او را خوار کند، این اعمال قدرت از غره بودن به نیروی روئین تنی او نشأت می‌گیرد، اما این درخواست برای رستم با آن همه رشادت‌ها و جنگاوری‌ها که او را همتای اسفندیار نموده، پذیرفتنی نیست، به ناچار وقتی رستم موفق نمی‌شود که اسفندیار را به راه آورد، به جنگ با او تن در می‌دهد و در نهایت خود پیروز این میدان می‌گردد:

تو آن کن که بر یابی از روزگار	بر آن رو که فرمان دهد شهریار
تو خود بند بر پای نه بی درنگ	نباشد ز بند شهنشاه ننگ
...	(فردوسی، ج ۳: ۱۴۵۹)
نبیند مرا زنده با بند کس	که روشن روانم برین ست و بس
مرا سر نهان گر شود زیر سنگ	از آن به که نامم برآید به ننگ
...	(همان: ۱۴۶۰)
چو گردن بپیچی ز فرمان شاه	مرا تابش روز گردد تباه
یکی آنکه من با تو جنگ آورم	به پرخاش خوی پلنگ آورم
.....	(همان)

۴- زال

نقش زال، نقشی است که سراسر بینی بنام را در ذهن‌ها تداعی می‌کند، او همچون دیده‌بانی صحنه کارزار را تحت نظر دارد؛ هرچند از سوی هر دو مبارز تاکتیک‌ها، ابزار و کارکردهای قدرت و شبکه روابط حاکم است تا هریک بر دیگری فائق آید، اما حضور زال در این نبرد و ترفند اندیشیده اوست که تعیین کننده فرجام نبرد است.

۵- سیمرخ

همان‌گونه که در بالا گفته شد، زال فرجام نبرد را تعیین کرده است، اما این فرجام و پیروزی هرگز بدون حضور و همکاری سیمرخ به ثمر نمی‌رسید، اگر سیمرخ در کار نبود؛ هرگز تغییر و دگرگونی که با یاری او در داستان پی‌ریزی می‌شود؛ در داستان پیش نمی‌آمد؛ زیرا این رابطه شبکه‌وار و توالی رویدادها است که با نظمی از پیش حساب شده، ارائه می‌شود (فوکو، ۱۳۹۲: ۲۴۱). بنابراین قدرت توأم با دانش است که پایان نبرد را به نفع رستم به پایان می‌برد.

نتیجه‌گیری

گفتمانی که از قلمرو اعمال قدرت در این داستان به دست آمد، پیامدهای واقعی است که در سایه آن، داستان شکل می‌گیرد. قدرت ابزاری می‌شود که در پی مشروعیت بخشیدن به قدرت گشتاسب و اسفندیار است. هریک از گزاره‌های داستان از سوی سه ابرقدرت حاکی از آن است که هریک با اعمال قدرت و طرح نقشه شومی در پی براندازی دیگری است، قدرتی که از سوی پادشاه اعمال می‌شود، خدعه‌گرانه، منفعت‌طلبانه و توأم با ابزار دانش است، بنابراین قدرت سیاسی و موقعیتی است که در ظاهر، پوششی از ملاحظت و خیرخواهی در بردارد، اما در باطن شوم و منفعت طلب است؛ اسفندیار، هدف و محمل اصلی قدرت است، قدرت باید از سوی او به ظهور برسد، او تبدیل به ابزار قدرت می‌شود نه صاحب قدرت؛ از این‌رو از هیچ کوششی و قدرتی چشم نمی‌پوشد؛ غافل از این که کردار بی‌مدبرانه او، ناآگاهانه پدر را قدرت می‌بخشد. هرچند اتکای پدر و پسر بر کسب قدرت است، اما در نهایت قدرت، از پسر، هم سوژه و هم ابژه می‌سازد. کوتاه سخن این که قدرت از سوی اسفندیار بدون دانش پیش می‌رود و برای همین محکوم به شکست می‌شود. در مقابل رستم با قدرت و اقتدار جسمانی، روحانی، معنوی و فکری سعی در ایجاد صلح دارد، اما موفق نمی‌شود و به کمک زال و سیمرخ، قدرت اسفندیار را درهم می‌شکند.

منابع

الف- منابع فارسی

- آشوری، داریوش (۱۳۷۳)، دانشنامه سیاسی، تهران: انتشارات مروارید.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۶)، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، چاپ هفتم، تهران: نشر آثار.

- حاجلی، علی (۱۳۹۵)، «فوکو، گفتمان، تحلیل گفتمان»، فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات، سال دوازده، شماره ۴۲.
- حسینی‌زاده، سیدمحمدعلی (۱۳۸۳)، «نظریه گفتمان و تحلیل سیاسی»، مجله علوم سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم (ع)، زمستان، سال هفتم، ش ۲۸، صص ۲۱۲-۱۸۱.
- دریفوس، هیوبرت و رابینو پل (۱۳۹۴)، میشل فوکو فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه، چاپ دهم، تهران: نشر نی.
- دائل، مک دایان (۱۳۸۰)، مقدمه ای بر نظریه‌های گفتمان، ترجمه حسین علی نوذری، تهران: فرهنگ گفتمان.
- دشتی، مهدی (۱۳۹۶)، «نگاهی دیگر به رویین تنی اسفندیار در شاهنامه»، فصلنامه متن پژوهی ادبی، سال ۲۱، شماره ۷۱.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۱)، نامورنامه، تهران: انتشارات سخن.
- سرّامی، قدمعلی (۱۳۸۸)، از رنگ گل تا رنج خار، شکل‌شناسی داستان‌های شاهنامه، چاپ پنجم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- فاضلی، محمد (۱۳۸۳)، «گفتمان و تحلیل گفتمان انتقادی»، پژوهشنامه علوم انسانی و اجتماعی، سال چهارم، شماره چهاردهم، صص ۸۱-۱۰۷.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش محمد دبیر سیاقی، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی.
- فوکو، میشل (۱۳۸۴)، دانش و قدرت، ترجمه محمد ضیمران، چاپ سوم، تهران: انتشارات هرمس.
- _____ (۱۳۹۲)، دیرینه‌شناسی دانش، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- _____ (۱۳۹۳)، دانش و قدرت، ترجمه محمد ضیمران، چاپ هفتم، تهران: انتشارات هرمس.
- _____ (۱۳۹۴)، اراده به دانستن، ترجمه ی نیکو سرخوش / افشین جهان‌دیده، چاپ دهم، تهران: نشر نی.

- _____ (۱۳۹۵)، نبردی برای نجابت و چند گفتگوی دیگر، ترجمه محمدرضا اخلاقی‌منش، چاپ اول، تهران: انتشارات مصدق با همکاری انتشارات جامی.
- قهرمانی، مریم (۱۳۹۳)، ترجمه و تحلیل انتقادی گفتمان رویکرد نشانه‌شناختی، چاپ دوم، تهران: نشر علم.
- صالحی‌زاده، عبدالهادی (۱۳۹۰)، «درآمدی بر تحلیل گفتمان میشل فوکو روش‌های تحقیق کیفی»، معرفت فرهنگی اجتماعی، سال دوم، شماره ۳، صص: ۱۱۳-۱۴۱.
- علامی مهمان دوستی، ذوالفقار و نسیم داودی پناه (۱۳۹۴)، «بررسی مکانیسم‌های دفاعی اسفندیار در نبرد با رستم»، دو فصلنامه ادبیات حماسی، سال دوم، شماره چهار، صص ۷۱-۹۹.
- کلانتری، صمد و همکاران (۱۳۸۸)، «تحلیل گفتمان با تأکید بر گفتمان انتقادی به عنوان روش تحقیقی کیفی»، نشریه جامعه‌شناسی، سال اول، شماره ۴.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۹)، مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار همراه با داستان رستم و اسفندیار، چاپ نهم، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی وابسته به موسسه‌ی انتشارات امیر کبیر.
- نبی‌لو، علیرضا (۱۳۹۱)، «بررسی داستان رستم و اسفندیار بر پایه نظریه کلود برمون»، نشریه متن‌شناسی ادب فارسی، سال چهارم، شماره ۴، صص: ۵۲-۳۳.
- نوابخش، مهرداد و فارق کریمی (۱۳۸۸)، «واکاوی مفهوم قدرت در نظریات میشل فوکو»، فصلنامه مطالعات سیاسی، دوره ۱، شماره ۳، صص ۶۴-۴۹.
- هیندس، باری و مصطفی یونسی (۱۳۸۰)، گفتارهای قدرت از هابز تا فوکو، تهران: شیرازه.
- یورگنسن، ماریان و فیلیپس لوئیز (۱۳۹۲)، نظریه و روش در تحلیل گفتمان، ترجمه هادی جلیلی، چاپ سوم، تهران: نشر نی.